

آزادی بی‌مسئولیت؛ روی دیگر هرچومرج

در فضای فکری و سیاسی ایران، کمتر واژه‌ای به اندازه «آزادی» تکرار می‌شود. از حکومت گرفته تا اپوزیسیون، از روشنفکر تا فعال سیاسی، از دانشگاه تا شبکه‌های اجتماعی، همه از آزادی سخن می‌گویند. اما پرسش اساسی این است: آیا ما به همان اندازه که از آزادی حرف می‌زنیم، دربارهٔ

مسئولیت نیز سخن می‌گوییم؟

مشکل دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود. آزادی بدون مسئولیت، آزادی نیست؛ شکل دیگری از هرچومرج است. در طبیعت نیز هیچ آزادی مطلق وجود ندارد. رودخانه آزاد است که جریان داشته باشد، اما موظف است در چارچوب قوانین طبیعت حرکت کند. اگر از بستر خود خارج شود، سیل به وجود می‌آورد. آتش آزاد است که بسوزد، اما اگر مهار نشود، ویران می‌کند. حتی در دموکراتیک‌ترین جوامع جهان نیز آزادی همواره با مسئولیت تعریف می‌شود؛ زیرا آزادی بدون مسئولیت، خیلی زود به تجاوز به حقوق دیگران تبدیل می‌شود.

متأسفانه یکی از مشکلات ریشه‌ای جامعه ایرانی، چه در داخل کشور و چه در خارج از آن، نوعی

عدم تعادل میان «حق» و «تکلیف» است. همه از حقوق خود سخن می‌گویند، اما کمتر کسی از وظایف خود. همه مطالبه می‌کنند، اما کمتر کسی حاضر است هزینه ساختن را بپردازد. همه از جامعه انتظار دارند، اما کمتر کسی از خود می‌پرسد که سهم او در بهبود جامعه چیست. این پدیده فقط
سیاسی نیست؛ فرهنگی نیز هست.

در بسیاری از مباحث اجتماعی، نوعی نگاه خود محور مشاهده می‌شود که در آن، جهان حول خواسته‌های فرد تعریف می‌شود. انسان انتظار دارد دولت اصلاح شود، جامعه بهتر شود، اقتصاد شکوفا شود، فساد از بین برود و عدالت برقرار شود؛ اما هنگامی که نوبت به مسئولیت شخصی می‌رسد، ناگهان همه این مطالبات به مسئولیت دیگران تبدیل می‌شود. گویی همه طلبکارند و هیچ‌کس بدهکار نیست. گویی همه منتقدند و هیچ‌کس مسئول نیست. طنز تلخ ماجرا اینجاست که همین افراد، هنگامی که از بی‌نظمی، فساد یا ناکارآمدی شکایت می‌کنند، کمتر به این فکر می‌کنند که جامعه چیزی بیرون از خود ما نیست. جامعه مجموعه‌ای از میلیون‌ها رفتار روزمره ماست.

اگر دروغ در جامعه زیاد است، بخشی از آن از دروغ‌های کوچک ما تغذیه می‌کند. اگر بی‌اعتمادی زیاد است، بخشی از آن از رفتارهای روزمره ما سرچشمه می‌گیرد. اگر مسئولیت‌پذیری کم است، نمی‌توان انتظار داشت ساختارهای بزرگتر ناگهان مسئولیت‌پذیر شوند.

از منظر فلسفه سیاسی، تمدن دقیقاً از لحظه‌ای آغاز می‌شود که انسان بپذیرد آزادی او در کنار مسئولیت او معنا پیدا می‌کند. حقوق بدون تکلیف، پایدار نیست. آزادی بدون پاسخ‌گویی، پایدار نیست.

دموکراسی بدون شهروند مسئول، پایدار نیست. و جامعه‌ای که فقط مطالبه می‌کند، اما مسئولیت نمی‌پذیرد، دیر یا زود در چرخه‌ای از نارضایتی دائمی گرفتار می‌شود.

نگاهی به بسیاری از بحث‌های سیاسی ایرانیان در سال‌های اخیر این واقعیت را آشکار می‌کند. همه از تغییر سخن می‌گویند، اما کمتر کسی درباره نقش خود در این تغییر حرف می‌زند. همه به دنبال مقصر هستند؛ حکومت، اپوزیسیون، تاریخ، استعمار، استبداد، مذهب یا غرب. اما کمتر کسی حاضر است سهم خود را نیز در این معادله ببیند. در نتیجه، جامعه به مجموعه‌ای از دادستان‌ها تبدیل می‌شود که هر کدام علیه دیگری کیفرخواست صادر می‌کنند، اما هیچ‌کس حاضر نیست مسئولیت بخشی از بحران را بر عهده بگیرد.

شاید به همین دلیل باشد که ما بیش از آنکه به فرهنگ همکاری نزدیک شویم، به فرهنگ مطالبه نزدیک شده‌ایم. بیش از آنکه «ما» ببندیشیم، «من» می‌اندیشیم. و بیش از آنکه بپرسیم «چه باید بکنم؟»، می‌پرسیم «دیگران برای من چه خواهند کرد؟» اما هیچ جامعه‌ای با این منطق ساخته نشده است. تاریخ نشان می‌دهد ملت‌هایی که توانسته‌اند بر بحران‌های بزرگ غلبه کنند، پیش از هر چیز به یک بلوغ جمعی رسیده‌اند: اینکه فهمیده‌اند آزادی و مسئولیت دو روی یک سکه‌اند.

آزادی حقیقی از جایی آغاز می‌شود که انسان نه تنها برای حقوق خود، بلکه برای سرنوشت دیگران نیز احساس مسئولیت کند. و شاید بزرگ‌ترین بحران جامعه امروز ما نه کمبود آزادی باشد و نه کمبود آرمان؛ بلکه کمبود همین حس مسئولیت مشترک باشد. زیرا جامعه‌ای که همه در آن مطالبه‌گر باشند و هیچ‌کس مسئولیت نپذیرد، در نهایت نه به آزادی می‌رسد و نه به عدالت؛ بلکه در دور باطل نارضایتی، سرزنش و هرج و مرج گرفتار می‌شود. تمدن از لحظه‌ای آغاز می‌شود که «من چه می‌خواهم؟» جای خود را به این پرسش بدهد: «من در برابر دیگران چه مسئولیتی دارم؟»